

زکوی یار می آید نسیم باد نوروزی / ازین باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی (حافظ)

From the street of the friend, came the fragrant breeze of the Nau-ruz

From this breeze, if thou desire aid, the lamp of the heart, thou mayest kindle.

چترها را باید بست،

زیر باران باید رفت

فکر را، خاطره را، زیر باران باید برد. (سهراب سپهری)

We should fold our umbrellas,

and walk out into the rain.

We should take with us

all our ideas and memories into the rain.

آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود / عاقبت در قدم باد بهار آخر شد (حافظ)

All that grace and beauty that autumn displayed,

At last, at the foot of the spring –breeze, is ended.

در باغ شدم صبح و گل می چیدم / وز دیدن باغبان همی ترسیدم

شیرین سخنی ز باغبان بشنیدم / گل را چه محل که باغ را بخشیدم (مولانا)

I walked at dawn in the glade

And gathered roses there,

But seeing the gardener

I was sore afraid.

The gardener spake to me,
sweet words I heard him say:
'Roses, what matter they?
I have given the glade to thee.'

چه جورها کشيدند بلبلان از دی / به بوی آن که دگر نوبهار بازآید (حافظ)

From December, what tyrannies (they were) that the nightingales endured:

In the hope that, again, the fresh spring may come back.

در دل من چیزی است، مثل یک بيشه ی نور، مثل خواب دم صبح
و چنان بی تابم که دلم می خواهد
بدوم تا ته دشت، بروم تا سر کوه
دورها آوایی ست که مرا می خواند. (سهراب سپهری)

There's in my heart, something like a grove of light,
like early morning slumber,
and I am so restless I want to run
to the end of the plain, to the top of the mountain
A voice calls me from afar.

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد / عالم پير دگر باره جوان خواهد شد (حافظ)

Musk- diffusing , the breath of the morning breeze shall be:

Again the world old (by autumn and winter) young shall be:

آمد ندای آسمان تا مرغ جان پران شود (مولانا)

آمد بهار عاشقان تا خاکدان بستان شود

The springtide of lovers has come, that this dust bowl may become a garden; the proclamation of heaven has come, that the bird of the soul may rise in flight.

گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن / چتر گل در سرکشی ای مرغ خوشخوان غم مخور (حافظ)

If on the sward's throne, again be the spring of life,

O bird, night-singing! Over thy head, thou mayst draw the canopy of the rose:

suffer not grief.

صدا کن مرا

صدای تو خوب است

صدای تو سبزینه ی آن گیاه عجیبی است

که در انتهای صمیمیت حزن می روید. (سهراب سپهری)

Call me, oh call me

Your voice is so good

Your voice is like the green essence of that wondrous plant

that grows at the far end of sorrow's intimacy.

نوبهار است در آن کوش که خوش دل باشی / که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی (حافظ)

'Tis the fresh spring. In this strive that joyous of heart thou mayst be:

For, again, blossometh many a rose when in the clay (of the grave) thou shalt be.

در باغ آید و سبز پوشان نگرید/ هر گوشه دکان گل فروشان نگرید
می خندد گل به بلبلان می گوید/ خاموش شوید و در خموشان نگرید (مولانا)

Come out into the glade;
See all in green arrayed;
In every nook the rose
Her venal beauty shows.
Now on the nightingale
The smiling rose doth rail:
'Be silent, thout, and see
All these that silent be!'

زندگی خالی نیست
مهربانی هست، سبب هست، ایمان هست.
آری
تا شقایق هست زندگی باید کرد. (سهراب سپهری)

Life is not empty.
There's kindness, there are apple, there's faith.
Yes,
One must live, as long as the poppies bloom.